

قطب اول

حضرت شیخ جنید بغدادی

اول الاقطاب و فی الغیبه و سید الطائفه و سبأ بحار الحقیقه و شیخ الطریقہ، شیخ جنید بغدادی. کنیه وی ابوالقاسم و نام شریفش جنیدبن محمدبن جنید الخزازی القواریری. تولدش طبق تواریخ در سال دو بیست و هفت ضبط شده. اصلش از نهاوند و مولدش بغداد است. به واسطه اشتغال پدرش به شیشه فروشی به «قواریری» مشهور و چون گاهی هم خزّ فروشی می‌کرده «خزّاز» نیز گفته‌اند، و هم گفته شده است که خود آن جناب نیز پس از مراجعت از مکه که در خدمت سری بود، به شیشه فروشی مشغول گردید. جنابش از هفت سالگی به تحصیل علوم پرداخت و فقه را نزد ابوعلی ثوری شاگرد امام شافعی خواند و کامل کرد. در بیست سالگی به فتوی دادن پرداخت. به اندک وقتی صیت فضیلتش به جایی رسید که وی را فقیه شافعی گفتند و فقهاء عصر به شاگردیش افتخار داشتند، چنانچه ابوالعباس بن سریج فقیه شافعی هرگاه سخنی در اصول یا فروع می‌گفت که موجی شگفتی حاضرین می‌شد؛ می‌گفت: *هذا من بركة مجالستي ابوالقاسم الجنید*! جنابش در علم تفسیر و اشارات و کلام و بیان دقایق قرآن مجید بی‌نظیر بود. چندی در جامع بغداد وعظ می‌گفت ولی به مناسبت شدت تقیه نسبت مذهب صوری خود را به سفیان ثوری می‌داد، تا آنکه تحت تربیت باطنی و فیض روحی جناب سری در طریقت به درجه کمال رسید و به دریافت اجازه ارشاد و هدایت خلق از طرف جناب سری و تأیید آن از حضور حضرت امام علی النقی (ع) مفتخر آمد و پس از آن حضرت، اجازه وی همچنان از طرف حضرت امام حسن عسکری (ع) توشیح یافت و بالاخره به مقام خلیفه الخلفائی و جانشینی جناب سری فائز و بر اریکه ارشاد متمکن گردید.

ابتدای حال آن جناب چنان بود که از مکتب به خانه آمد و پدرش را گریان دید، سبب را پرسید. پدرش گفت: امروز زکات مال نزد خالویت سری بردم قبول نکرد و معلوم شد دست رنج من لایق دوستان خدا نیست! جنید گفت: به من ده که ببرم که بستانند. آنگاه درم‌ها را برداشت و به خانه سری آمد و در بزد. سری آواز داد که کیست. گفت: جنیدم، در باز کن و این فرضیه زکات بستان. گفت: نستانم. جنید گفت: تو را به آن خدا که با تو این فضل و با پدرم این عدل کرده بستان. سری گفت: چه فضل با من و چه عدل با پدرت کرده؟ گفت: با تو این فضل که درویشی داده و با وی آن عدل که به دنیا مشغول کرده، تو اگر خواهی قبول کنی و اگر نخواهی قبول کنی، اما او اگر نخواهد باید زکات به مستحق رساند. سری را این سخن خوش آمد، در بگشود و گفت: درآی که پس از زکات، تو را قبول کردم. پس مال از جنید بگرفت و هم او را در زیر بال عنایت و تربیت خود جای داد و او را به خود به مکه برد و تربیتش کرد و به کمال رسانیده، پس از چندی به هدایت خلق مأمورش کرد، و بالاخره هنگام رحلت خلافت خود را به وی داد و خرقة به وی سپرد و بر سریر ارشاد متمکنش کرد.

وفات جناب جنید بنا بر اختلاف اقوال در سالهای دویست و نود و هفت تا دویست و نود و نه بوده است و خلافت و جانشینی خود را به شیخ ابوعلی رودباری واگذار فرمود. مدت زندگانی آن جناب را بین نود تا نود و دو گفته‌اند و مدت تمکّن وی بر سریر ارشاد و قطبیت بین سی و شش تا چهل و چهار سال بوده است. آرامگاه آن جناب در شونیزیه در بغداد قرب مدفن جناب سری سقطی است.

مأذونین ارشاد از طرف آن جناب:

۱ - شیخ ابوعلی رودباری خلیفه الخلفا و جانشین وی؛

۲ - ابو عمرو زجاجی؛

۳ - حسین بن منصور حلاج؛

۴ - عمرو بن عثمان مکی؛

۵ - شیخ ابوبکر شبلی؛

۶ - شیخ محمد رویم؛

۷ - شیخ عبدالله خفیف؛

۸ - شیخ ابوبکر واسطی؛

۹ - ممشاد دینوری؛

۱۰ - ابومحمد حریری.

معاصرین آن جناب از ائمه اطهار: حضرت امام علی النقی (ع) و حضرت امام حسن عسکری (ع) و نیز مدتی از زمان غیبت صغری را درک نموده است، و اجازه ارشاد او از طرف قرین الشرف حضرت صاحب (عج) تأیید گردیده.

از مشایخ طریقت و عرفان، غیر مأذونین از طرف وی:

۱- محمد بن فضل بلخی،

۲- محمد بن حامد ترمذی،

۳- محمد بن ابراهیم مصری،

۴- محمد بن علی قصاب،

۵- محمد بن ابراهیم زجاجی،

۶- یحیی بن معاذ،

۷- ابویزید بسطامی [۲]،

۸- ذوالنون مصری.

از وکلای اربعه ناحیه مقدسه:

۱- ابو عمر عثمان بن سعید اسدی زیات

۲- ابو جعفر محمد بن عثمان.

از خلفاء:

۱- مأمون عباسی

۲- واثق

۳- متوکل

۴- منتصر

۵- مستعین

۶- مهتدی

۷- معتمد

۸- مکتفی

۹- مقتدر بالله عباسی.

و رحلت آن جناب در زمان خلافت مقتدر عباسی بوده است.

از امراء:

۱- طاهر بن الحسین مشهور به ذوالیمینین

۲- یعقوب لیث صفاری

۳- عمرو لیث صفاری

۴- امیراسماعیل سامانی.

از علماء و فقهاء:

از علماء شیعه:

۱- ابوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه که مشهور به ابن بابویه است

۲- محمدبن یعقوب الکلینی صاحب اصول کافی.

از علماء تسنن:

۱- محمدبن اسماعیل بخاری صاحب صحیح بخاری

۲- سلیمان بن اشعث معروف به ابوداؤد صاحب کتاب سنن.

از حکماء:

۱- ابونصر محمدبن طرخان فارابی مشهور به معلّم ثانی.

در بزرگواری وی همین بس که در رجال مامقانی در ذکر جنید می گوید: *الجنید قاتل فارس بن ابی حاتم الفزوینی بامر العسکری علیه السلام و فيه دلالة على جلالة* ^[۱۴].

اکنون تیمناً شمه‌ای از فرمایشات آن جناب به نقل از نجات الانس ذکر می‌شود. از شیخ جنید سؤال کردند: این علم از کجا آوردی و می‌گوئی؟ فرمود: اگر از کجا بودی نرسیدی. و فرمود: موافقت با یاران بهتر از شفقت است. و فرمود: *استغراق الوجد فی العلم خیر من استغراق العلم فی الوجد* ^[۱۵] و فرمود: *أشرف المجالس وأعلاها الجلوس مع الفكر فی میدان التوحید* ^[۱۶]. از وی سؤال کردند: بلا چیست. فرمود: *البلاء هو الغفلة من المبتلى* ^[۱۷]. *سئل الجنید ما یكون عطاء من غیر عمل؟ قال: كل العمل من عطاءه یكون* ^[۱۸].

گویند آن هنگام که هفت ساله بود، خالو و مرشد وی سری او را با خود به حج برده بود. در مسجدالحرام در میان چهارصد تن از مشایخ بر سر مسئله شکر سخن می‌رفت. سری گفت: ای جنید تو نیز چیزی بگویی. سر پیش افکند. آنگاه گفت شکر آن است که نعمتی که خدا داده بدان نعمت بر او عاصی نشوی و داده او را سرمایه معصیت او نسازی، همه وی را تحسین کردند. و فرمود: این راه را کسی باید که کتاب خدای بر دست راست گیرد و سنت رسول بر دست چپ و به نور این دو شمع برود که نه در بُهت افتد و نه در بدعت. و گفت شیخ ما در اصول و فروع و بلا کشیدن علی بن ابیطالب (ع) است. و فرمود: روزگاری چنان بود که اهل آسمان و زمین بر من می‌گریستند و زمانی من بر همه می‌گریستم، اکنون چنانم که نه از ایشان خبر دارم نه از خود. و فرمود: ده سال به

پاسبانی دل را نگاه داشتم و ده سال دل مرا نگاه داشت. اکنون بیست سال است که نه من از دل خبر دارم نه دل از من.

یکی از کرامات آن جناب که در اغلب تذکرها آورده شده، تیمناً ذکر می‌شود: جنابش مدتی که به دگان خود آبگینه فروشی می‌کرد، هر روز پرده را می‌آویخت و چهار صد رکعت نماز بگذاشت پس از مدتی دگان بگذاشت و در دهلیز خانه سری منزل کرده به پاسبانی دل پرداخت، و سی سال نماز خفتن که بگذاشتی بر پای ایستادی و تا صبح الله الله گفتی و هم بر آن وضو فریضه صبح بگذاشتی. معاندین خبر او به خلیفه رسانده و در کار او غمّازی کردند. خلیفه گفت: او را بی‌حجتی نتوان منع کرد. گفتند: خلق در کار او به فتنه می‌افتند. خلیفه کنیزکی را به سه هزار دینار خریده بود و در زیبایی کسی به او نرسیدی. فرمود تا خود را به زیور بیاراست و گفت تو را به فلان موضع پیش جنید می‌باید رفت و نقاب از چهره دور کرده خود را بر وی عرضه می‌باید کردن، و گفتن که مال بسیار دارم مرا از کار عالم دل گرفته است آمده ام تا مرا بخواهی تا در صحبت تو روی به طاعت آورم که دلم به اهل دنیا قرار نمی‌گیرد، جز با تو. و چنان باید جهد کنی که او را به خود مایل کنی. پس خادمی با کنیزک روان کرد که حال او را مشاهده کند. کنیزک پیش جنید آمد و نقاب از چهره گرفت جنید را بی‌اختیار نظر بر وی افتاد چون وی را بدید سر در پیش افکند. کنیزک زبان بگشاد و آنچه تعلیمش داده بودند بازگفت و زاری کرد تا از حد بگذشت. جنید خاموش بود، آنگاه سر بر آورده آهی برآورد و در کنیزک دمید کنیزک در حال بیفتاد و جان داد. خادم برفت و خلیفه را خبر کرد. آتش به جان خلیفه افتاد و پشیمان شد و گفت هر که با ایشان آن کند که نباید کند آن بیند که نباید دید. پس برخاست و پیش جنید آمد که چنین کسی را نتوان پیش خود خواند و به جنید گفت: ای شیخ دلت آمد که چنان لعبتی را بسوختی؟ جنید فرمود: ای امیرالمؤمنین تو را شفقت بر مؤمنان چنان است که می‌خواستی ریاضت و جان کندن چهل ساله مرا بر باد دهی، نکن تا نکنند!

۱۱ - این نکته دانی و فهم معانی مرا از برکت مجالست ابالقاسم جنید حاصل شده است.

۱۲ - از عرفای بزرگوار دو نفر به نام طیفور مکنّی به ابویزید بوده اند که ابویزید اکبر معاصر حضرت امام جعفر صادق (ع) و ابویزید اصغر معاصر شیخ جنید بوده است و اتفاقاً هر دو ابایزید را هم بسطامی نام داده‌اند.

۱۳ - جنید قاتل فارس بن حاتم قزوینی است که به امر حضرت امام عسکری (ع) وی را به قتل رساند، و این عمل او دلیل روشنی بر جلالت قدر و بزرگواری وی است. (توضیح آنکه فارس دعوی

خدائی برای حضرت عسکری نمود. حضرت فرمود هر که او را بکشد من وعده بهشت به او می دهم و جناب جنید به امر حضرت او را به قتل رسانید).

۱۴ - وجد و علم در اصطلاح عرفا به عبارت اخیری جذب و سلوک است، پس معنی چنین می شود که جذبه را در سلوک باختن و عود به سلوک بهتر است از سلوک را در جذبه باختن و باقی ماندن بر جذبه.

۱۵ - شریف ترین و اعلا ترین مجالس، جلوس با فکر است در میدان توحید. به نظر می رسد که منظور از اشراف مجالس همان حلق ذکر رسیده در خبر است.

۱۶ - بلاء، غفلت از پدید آورنده بلاست.

۱۷ - از جنید سؤال شد: چه چیز است عطای الهی بدون عمل بنده؟ فرمود: عمل هم از عطای الهی است.